

من معلم، طبیب



من معلم و

طبیب،

تو بیمارستان یاد گرفتیم واسه اینکه طبیب بشویم، بعد معاینه، کفش مریض را براش جفت کنیم که یادمان نرود خدمتگزار مردمیم نه هیچ بیش (کتاب سمیولوژی سوارتز ۱۹۹۵)
مثل شرلوک هلمز حواسمون به گفته و ناگفته مراجعمون باشه که تشخیص اشتباه ندیم؛
تا میتونیم شاگردی کنیم، مقاله بخونیم، تو سایتهای علمی ول بگردیم که شاید دردی را بکاهیم؛
اولین سال مطب داری ام، مراجع در پاسخ به سوال اصلی ” چی شد به من مراجعه کردید؟ ” پاسخی استعاری داد : حال من مثل فلانیه تو فلان اثر کیشلوفسکی ! من تو مایه های جناب خان کف کرده بودم حالا چه غلطی بکنم با بیسوادیم تو فیلم و کارگردان... اینطوری تو این ۱۴ سال فیلمها دیدیم و کتابها خوندم و غلامی اساتیدمون را با افتخار کردیم و میکنیم و از مراجعینمون هزاران نکته آموختیم؛
تو ۴۱ سالگیم از خدا میخوام تیرگیهای درونم را کمم کند کم کنم و برکتی یابم که طبیب و معلمی مورد وثوق مردمم گردم.

به بهانه روز پزشك ، مجددا مخلصیم.

Photo:علیرضا شریفی